



گپ و گفت

ضمیمه نوجوان

شماره ۲۲ | ۱۶ مرداد ۱۳۹۹

نوجوانان



امین احدی



یک لحظه ای

توی فیلم

هست که یکی

بچه ها برمی‌گرده

میگه: «همه

مشکل من از

خانواده‌اس؛

خانواده‌ای که

هیچ وقت ازم

نپرسید کجا

میری، با کی

میای؟ چی

می‌خوری؟ چی

می‌کشی؟» به

نظر من هیچ

چیزی به اندازه

خانواده مقصر

نیست توی

اتفاقاتی که برای

این بچه افتاده

و هیچ چیزی به

اندازه جامعه

مقصر نیست

برای مشکلاتی

که توی اون

خانواده اتفاق

افتاده



عکس: ارسال امامتی

پای صحبت‌های کارگردان مستند «خط باریک قرمز» جنجالی این روزها

بچه‌ها! سرتون را بالا بگیرید

خیلی برای دیدن آثار خوب وقت بگذاریم، یا فیلم‌های سینمایی را تماشا می‌کنیم یا پای برخی از سریال‌های پرطرفدار تلویزیون می‌نشینیم، اما دیدن مستند بعید است تو کتمان بروی. با این که خیلی از حرف‌های مهم را می‌شود در همین آثار مستند پیدا کرد. مثلاً همین فیلم مستند «خط باریک قرمز» فیلمی که قطعاً هر بیننده‌ای را تا آخرین لحظه پای دیدنش میخکوب می‌کند. توصیه می‌کنیم حرف‌های فراز خوشدست کارگردان این اثر جنجالی را حتماً بخوانید و بعد فیلم را هم تماشا کنید.

«خط باریک قرمز» چگونه شکل گرفت؟

زمانی که فیلم قبلی‌ام رو به نام «زنی که نام ندارد» توی زندان قرچک ورامین می‌ساختم یک سوژه خانومی پیدا کردم که از ۱۳ سالگی داخل زندان بود و اون موقع ۳۱ سال سن داشت، یعنی ۱۸ سال از عمرش رو در کانون اصلاح و تربیت و زندان گذرونده بود و شد ایده‌ای برای ساخت مستند «خط باریک قرمز».

وقتی که بعد از سه روز، فیلمبرداری تموم شد این خانوم به من گفت که: «ای کاش بیشتر می‌موندین و صحبت می‌کردیم، چون وقتی جلوی دوربین شما قرار دارم و حرف می‌زنم خیلی حالم بهتر می‌شه.» و فهمیدم که این خانوم بیماری داره که فقط با حرف زدن تخلیه می‌شه و برام به قدری جالب بود که کل سال ۹۴ رو درگیر تحقیق در اون زمینه شدم.

«چرا سراغ نوجوان هارفتین؟ آخه خیلی از همکاران شما ژانر نوجوان و مساله نوجوان رو جدی نمی‌گیرن و دنبال فروش بیشترن.»

به دلیل این که اون خانوم دو تا قتل انجام داده بود، حس کردم اگر در سنین نوجوانی اون خانوم می‌رفتم توی کانون و باهاش حرف می‌زدم دیگه دچار خشونت نمی‌شد. برای همون تصمیم گرفتم برم سراغ اون آدم در سنین پایین. چون الان بستری که در حقیقت آماده‌تره برای این که بتونیم روش کار کنیم نتیجه بگیریم سنین نوجوانیه، اما این که چرا بیشتر همکاران من سراغ سوژه‌های نوجوان نمیرن، چون حمایتی نمی‌شه ازشون... من یک سال از وقتم رو گذاشتم تا برای این کار حامی پیدا کنم و طبیعتاً چون جای خاصی نیستش برای حمایت کردن از این موضوعات، خب کار سخت‌تر می‌شه.

متأسفانه اون ساختارهایی که توی بنیاد سینمایی فارابی و کانون پرورش فکری و... وجود داره نگاه‌شون داستانی و اون جاهایی که متولی مستندن، هیچ وقت ژانری رو برایش مشخص نکردن برای مثال ما هیچ وقت ژانر نوجوان نداشتیم توی فیلم مستند؛ برای همون هم فیلمی ساخته نشده درباره‌اش.

وقتی مستند «خط باریک قرمز» رو می‌بینید کاملاً جای خالی چنین ژانری حس می‌شه.

وقتی فیلمی خوب ساخته بشه و خوب تبلیغ بشه، طبیعتاً

فروش خوبی هم می‌کنه، اگر شرایط کرونا نبود، می‌دیدم که «خط باریک قرمز» می‌توشت یک اتفاق رو رقم بزنه.

«شما که با نوجوان نشست و برخاست کردین به نظرتون به دغدغه و به معضل نسل نوجوان الان چیه؟»

کار من از نشست و برخاست با نوجوان گذشته بود. من پنج ماه از عمرم رو باهاشون زندگی کردم داخل زندان. حتی بعد از این که آزاد شدن، و لشون نکردم و هنوز باهاشون در ارتباطم و پی بردم که دو چیز بیشتر نمی‌خوان. دومیش کاره و اولیش تقریجه. چون ما تقریبی نداریم برای این قشر. تفریح کردن به معنی تخلیه کردن همه اون انرژی.

حتی بخشی از این مستند بچه‌ها داشتن کار می‌کردن و توی اون کار انرژی‌شون رو تخلیه می‌کردن.

برای مثال سوژه‌ای داشتم که قرص مصرف می‌کرد و می‌گفت وقتی میام سرکار شما قرص مصرف نمی‌کنم، چون سعی کردم همون طور که انرژی‌شون رو خالی می‌کردن یک چیزی هم یاد بگیرن و این یک نیاز دوطرفه بین جامعه و نوجوونه، هم نوجوون باید خودش رو تخلیه کنه و هم جامعه باید در مقابل اون تخلیه کردن چیزی رو یاد بده.

فیلم من دقیقاً داره همین رو لحاظ می‌کنه. تفریح و آموزش در کنار مشکلات روحی و روانی که توی بستر اون، افراد جامعه وجود داره.

«تاثیرگذارترین لحظات کار با بچه‌ها رو یادتونه؟»

یک لحظه‌ای توی فیلم هست که یکی از بچه‌ها برمی‌گرده میگه: «همه مشکل من از خانواده‌اس؛ خانواده‌ای که هیچ وقت ازم نپرسید کجا میری، باکی میای؟ چی می‌خوری؟ چی می‌کشی؟» به نظر من هیچ چیزی به اندازه خانواده مقصر نیست توی اتفاقاتی که برای این بچه افتاده و هیچ چیزی به اندازه جامعه مقصر نیست برای مشکلاتی که توی اون خانواده اتفاق افتاده.

ما نیاز داشتیم به این بچه‌ها یک نگاهی بکنیم که ببینیم معضل کجاست

و وقتی پیدا کردیم اون لحظه شد لحظه تاثیرگذار.

اون سکانسی که بچه برمی‌گرده به خانوم قاضیانی که نقش مادرش رو بازی می‌کنه می‌گه: «وقتی از زندان بهم مرخصی دادن و اوادم بیرون و بهت زنگ زدم، حتی نپرسیدی من کجام که پیام خونه.»

بعد مادر جواب می‌ده: «اگه می‌پرسیدم می‌اومدی؟» پسر می‌گه: «گفتی و نیومدم؟» و باز هم همه چی برمی‌گرده به همون خانواده.

«چطور این فیلم باعث شد به نوجوون اعدامی نجات پیدا کنه و چه اتفاقات دیگه ای با ساخت این فیلم افتاد؟»

مهم‌ترین اتفاقی که با ساخت این فیلم افتاد، تغییر نگاهی بود که هم روی نگاه این بچه‌ها افتاد و هم روی نگاه خودمون و این خیلی خوبه که حتی ادبیات اینا هم عوض شده و کلاً تغییر کردن. و این بود که به محض این که بحث خانواده مطرح شد، یکی از اون بچه‌ها ازدواج کرد. نجات میلاد از اعدام آخرین اتفاق این فیلم بود و من این رو مدیون تمامی آدم‌هایی‌ام که توی اون ۱۳ ماهی که دنبال نجات میلاد بودیم کار انجام دادن مخصوصاً جشنواره جهانی فجر و علی‌الخصوص رضا میرکریمی عزیز.

«اگر بچه‌ها واقعا فرار می‌کردن چی می‌شد؟»

خب واقعا این ترس رو داشتیم که ممکنه بچه‌ها فرار کنن. حتی یکی از بچه‌ها بود که قرار هم گذاشته بود و بیرون از اونجا منتظرش بودن. ولی چون ما مثل به سوپرستار با بچه‌ها برخورد می‌کردیم، همون بچه گوشی من رو گرفت و به اون دوستش که بیرون منتظرش بود پیامک داد: (برو)

«باز خورد مخاطب چطور بوده؟»

خدا روشا کردم که همه تماشاگرانم از فیلم راضی بودن. ولی خب من نمی‌تونم بیشتر از این از کارم دفاع یا تعریف کنم.

«نسل جدید خیلی اوقات خودش رو زندانی تفکرات نسل‌های بزرگتر می‌دونه، برایش چه توصیه‌ای دارید؟»

در مورد من و شما کوتاهی کرده، ما هم داریم نسبت به نسل جدید کوتاهی می‌کنیم، هرچی بگن درسته، ما کاری نکردیم برای نسل جدید. نیاز فقط نیاز مالی نیست، این بچه‌ها به توجه نیاز دارن. ما توی این فیلم به یک سری مجرم شخصیت دادیم و گفتیم شما می‌تونید کاری کنید که تمام مردم انگشت به دهن بمونن، این بچه‌ها حق دارن که از نسل بالا دستیشون طلبکار باشن.

«تعامل با بازیگران حرفه‌ای با نوجوان‌های آماتور و در معرض آسیب چطور بود؟»

فوق العاده بودن. همه خیلی هوشمندانه با اینها برخورد کردن. خصوصاً آقای اصلانی و خانم قاضیانی و آقای دژاکام. اگر حرفی دارید که توی سؤالات ما نبوده، به‌ویژه با مخاطب نوجوان این نشریه و هم سن و سال‌های من، بفرمایید.

بچه‌ها اگر توی زندگیتون یک چیزی می‌خوانن، برید جلو و برایش مبارزه کنید. من شونزده سالم بود جلوی نادر ابراهیمی نشستم بودم و به من گفت: «پسرم چه کارایی کردی؟» گفتم: «دوتا نمایشنامه کار کردم، دوتا فیلم کار کردم و...» همینطور که سرم پایین بود یک ضربه به قفسه سینه من زد و گفت: «وقتی دارن ازت حرف می‌زنن و وقتی داری از رزومه کاریت حرف می‌زنی سرت رو بگیر بالا و بگو من این کار رو کردم.»

من هم به بچه‌ها همین رو میگم.

اگر فکر می‌کنید کاری که دارید تو زندگی می‌کنید درسته، سرتون رو بگیرید بالا و محکم برایش قدم بردارید. شک نکنید که بهش می‌رسید. حتی به بچه‌های زندان هم گفتم که شما حق‌تونه این نمایشنامه رو خوب تمرین کنید و به خاطر این یکروز از زندان بیرون میان.

نوجوونی که می‌دونه داره کار درست انجام می‌ده و برایش مبارزه نکنه می‌بازه...

